

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكْبَةِ حَبِيبَةَ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَاتِكَ وَ أَصْفِيَاتِكَ الَّتِي
اِتَّجَبَتْهَا وَ فَضَّلَتْهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا وَمَنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللُّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ ذُرِّيَّتِهَا وَ أَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ
التَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ».

محذور دیگری که فرموده شده است برای انحلال احکام این هست که اگر انحلال باشد
باید تعجیز نفس جایز باشد و حال این که مسلم است عند کل مثلاً که تعجیز نفس جایز
نیست. مثلاً کسی نمی‌تواند بعد از آن که دلوک شمس شد، زوال شمس شد نمی‌تواند
خودش را عاجز از نماز خواندن بکند یا در شهر رمضان نمی‌تواند خودش را، کسی که
سالم است و می‌توانسته، تعجیز کند خودش را از روزه گرفتن. تعجیز نفس جایز نیست
عقلاً و شرعاً. خب لازمی این که انحلال باشد جواز تعجیز است و تعجیز چون باطل است
پس انحلال باطل است.

حالا توضیح مطلب؛ توضیح مطلب این است که اگر ما بگویم انحلال در کار نیست و
خطابات مشروط به قدرت و این‌ها نیست خب همه تکلیف دارند حتی آن که عاجز است
بالمزّه یا خودش را عاجز می‌کند، عجز غیراختیاری یا عجز اختیاری؛ خارج وقت، داخل
وقت، همه وقت، همه این‌ها تکلیف دارند. خب این‌جا که تکلیف دارند همه خب این
معقول است که بگویم تو با این که تکلیف داری و مولا این را از تو خواسته تو دیگر حق
نداری خودت را تعجیز کنی و نیاوری، چون تکلیف روی دوش تو هست، متوجه تو هست،
از تو خواستند؛ در این فرض تعجیز جایز نیست عقلاً. اما اگر بگویم نه، انحلالی است و
مشروط به قدرت است و مخاطب به تکلیف قادر است و عاجز مکلف به این تکلیف
نیست، پس موضوع تکلیف می‌شود قادر و عاجز موضوع تکلیف اصلاً نیست. خب وقتی
این‌طور شد پس انسان می‌تواند خودش را از قادر بودن بی‌آورد بیرون عاجز بکند. چون
انسان لازم نیست که خودش را باقی بدارد و داخل کند در موضوع تکلیف که. مثلاً خدای
متعال فرموده حاضر باید نماز را چهار رکعتی بخواند، حالا لازم است انسان خودش را
حاضر بکند؟ حاضر قرار بدهد؟ خب می‌تواند موضوع را عوض بکند، اگر حاضر است برود
مسافرت، اگر مسافر است بیاید داخل. پس بنابراین اگر شما بگویید که انحلال هست، در
باب انحلال یعنی خطاب به کل واحد واحد می‌شود و خطاب به کل واحد واحد و جعل
تکلیف برای کل واحد واحد، این مشروط به قدرت است و موضوعش قادر است؛ چون

خطاب شخصی به غیر قادر مستهجن است. و قهراً این تکلیفی که گفته یا ایها الناس إفعلوا کذا، این یعنی یا زید إفعَل کذا، یا عمرو إفعَل کذا، یا خالد إفعَل کذا، اگر انحلال باشد. و بعد وقتی می‌تواند به زید بگوید إفعَل کذا که قادر باشد، اگر قادر نباشد اصلاً موضوع این حکم نیست، نمی‌شود این حکم برای او جعل بشود و هکذا بقیه. خب پس به قادر دارد گفته می‌شود أفعَل کذا، می‌تواند خودش را از این موضوع خارج بکند و هیچ مشکلی ندارد. ولی اگر قائل به این نشدیم که یعنی یا زید إفعَل کذا یا عمرو إفعَل کذا یا خالد إفعَل کذا، معنایش این نیست، بلکه معنایش این است که روی ناس رفته، ناس این هم ناس است، او هم ناس است، او هم ناس است، قیدی هم ندارد، قدرت و این‌ها هم نیست، خب تکلیف به او متوجه هست، حالا که تکلیف به او متوجه است روی دوشش است آن‌وقت نمی‌تواند خودش را تعجیز کند انجام ندهد. تکلیف را دارد، کسی که تکلیف را دارد وقتی مولا از او خواسته، به دوش او گذاشته، این باید انجام بدهد اگر می‌تواند و در صورتی که می‌تواند، نمی‌تواند خودش تعجیز کند، چون تکلیف متوجه‌اش شده.

س: متوجه‌اش شده نه، یعنی در حال تعجیز هم متوجه‌اش می‌ماند و عصیان می‌شود، به خلاف انحلالیون که اگر عاجز را بگویند تکلیف ندارد با تعجیز تکلیف از بین می‌رود ...

ج: بله همین ...

س: هردو چه انحلالی چه قانونی در حالت قادر بودن داشته و متوجه بوده، حالا که تعجیز می‌کند بنابر مبنای انحلال می‌گوید تکلیف ندارد پس عصیان ندارد، در حالی که این خلاف مسلّم است، می‌گویند نمی‌توانی تعجیز کنی، تعجیز بکنی عصیان داری باز هم. اما در خطاب قانونی تعجیز هم بکند موضوع تکلیف می‌ماند و موضوع عصیان هنوز ثابت است، پس باید بگویم خطابات قانونی ... مسلّما ... که بگویم پس ...

ج: همین را داریم می‌گوییم بله همین ...

س: من تصحیح عبارت را عرض کردم تعجیز بکند خطاب هنوز دارد نه بوده، بوده که هردو حالت بوده، چه انحلال باشد چه قانونی در حالت قبل از تعجیز که می‌فرمایید بوده و داشته، آن انحلالیون می‌گویند داشته، قانونیون هم می‌گویند داشته چون قادر بوده، تکلیف به قادر در هردو وجه موجود است، در حالت بعد از تعجیز انحلالیون می‌گویند خب تعجیز کرد دیگر تکلیف ندارد پس عصیان ندارد خلاف مسلّمات است. کسی که قادر است تعجیز بکند در تعجیز تکلیف دارد، این خلاف مسلّمات است که بگویند ندارد اما با خطاب قانونی می‌سازد.

ج: بله همین را می‌گوییم.

این فرمایشی است که از حضرت امام قدس سره نقل شده یا خودشان فرمودند در انوار الهدایه‌شان شاید. منتها متفرق است مثلاً این‌جا توی تهذیب الاصول ظاهراً این‌جا این مطلب نیست ولی در جلد اول در بحث ترتّب آن‌جا وجود دارد.

خب از این فرمایش بعضی بزرگان دام‌ظله جواب دادند نقضاً و حلاً و این مثال حاضر و مسافر را هم جواب دادند که این غیر از مانحن‌فیه است.

اما نقضاً جوابی که دادند این است که خب شما در خطابات شخصی که قبول دارید که به عاجز و غیر قادر مستهجن است و نمی‌شود خطاب کرد و حال این‌که خود شما در آن‌جا

هم می‌فرمایید که تبدیل موضوع جایز نیست، نمی‌شود خودش را تعجیز بکند. ما الفرق بینهما که انحلال پیدا بشود یا نه، آن موارد دیگری که نه انحلال نیست شخصاً گفته یا زید إفعال کذا و آن‌جا می‌گویید اگر زید قادر نباشد نمی‌تواند به او بگوید یا زید إفعال کذا؛ به زید که قادر بوده است فرموده است إفعال کذا، خب حالا این زید می‌رود خودش را چی می‌کند؟ غیر قادر می‌کند، عاجز می‌کند، همان‌جا شما می‌گویید جایز نیست و حال این‌که طبق فرمایش شما باید آن‌جا جایز باشد دیگر، خودش را از این موضوع خارج می‌کند؛ مثل این‌که مسافر است خودش را حاضر می‌کند یا حضار خودش را مسافر می‌کند. این اشکال، جواب نقضی. اما جواب حلی

س: نقض دیگر هم می‌شود برایش پیدا کرد، در آن‌جاهایی که قدرت شرعاً نقض شده باشد مثل استطاعت...

ج: نه آن‌جا که خود قائل قائل است به این‌که ...

س: به چی؟ می‌تواند؟

ج: به این‌که برائت جاری است ..

س: نه نه کسی که حج حج موضوعش استطاعت است حالا تو مستطیع شدی حج واجب است در فرض استطاعت، شما خطاب قانونی هم که بگویید چون شرع خودش دارد می‌گوید قانوناً برای مستطیع من حج را شرعاً واجب کردم قدرت در موضوع شخص است. آقا یک سؤال می‌پرسم پس در این صورت باید بگوییم بعد از استطاعت خودش را از استطاعت بیندازد ...

ج: چه استطاعتی؟

س: استطاعت شرعی ..

ج: خب نه، نه نباید بیندازد ...

س: ... می‌تواند بیندازد دیگر، خودش تبدل موضوع کند، لذا آن وقتی که مسافر برایش واجب است دو رکعت بخواند خودش را حاضر می‌کند از دو رکعت بیندازد ...

س: نمی‌تواند بیندازد خودش را ...

س: چرا نتواند؟ فرقی نمی‌کند، خطاب شخصی‌اش را می‌فرمایید همین اشکال را می‌کنید، توی حج مستطیع هم همین‌ها را می‌فرمایید. این‌ها می‌گویند آقا موضوع را شما می‌توانید تبدیل کنید، دست خودت است تعجیز، این‌جا هم تعجیز شرعی می‌کنیم. من بعد از این‌که مستطیع شدم خودم را به واسطه‌ی تعجیز از تحت تکلیف درمی‌آورم وقتی تبدل موضوع شد تکلیفی نیست تا عصیان بشود، در حالی که همه‌ی آقایان می‌گویند بعد از استطاعت نمی‌توانی خودت را تعجیز کنی، نمی‌توانی یک کاری کنی از استطاعت بیفتی. عین آن است دیگر فرقی نمی‌کند. این هم نقض دیگر است که وقتی قدرت شرعی است پس باید بگویی تعجیز می‌توانی بکنی درحالی که این را نمی‌گویید، توی حج نمی‌گویید، بعد از استطاعت می‌گویید دیگر واجب است که برویم، نمی‌توانی خودت را از استطاعت بیندازی بگویی نمی‌روم، آن وقت باز هم تکلیف داری. در حالی که اگر موضوع تکلیف مال

مستطيع این باشد وقتی من عاجز شدم ...

ج: خب بله آنجا هم ممکن است بگوییم دیگر، آنجا هم حرف، اگر بگویید مطلقاً انسان می‌تواند خودش را از موضوع بیرون بیاورد خب اینجا هم از موضوع بیرون بیاورد، حالا این

س: خطاب شخصی را

س: فقط توی شخصی‌ها نقض نمی‌شود، توی آنهایی که قدرت شرعی هم در موضوع شخصی شده خطاب قانونی نمی‌آید قدرت شرعی را بیندازد کنار که. خطاب قانونی می‌گوید همین موضوعی که شارع گفته «من اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» قانوناً ...

ج: ببینید آنجا نه، نه ببینید در آنجا هم بگوید ایها المستطيع، به یک زید بگوید ایها

س: اصلاً نمی‌گوید ایها المستطيع

ج: اگر نگوید خب ...

س: اصلاً نمی‌گوید باز هم نقض می‌شود ...

ج: نه نقض دیگر نمی‌شود دیگر، آنکه دیگر عین کلام خود شخص است ...

س: چرا نمی‌شود؟

ج: خب کلام امام است دیگر آنجا، می‌گوید خطاب قانونی است ...

س: خب چی می‌گوید؟

ج: می‌فرماید خطاب قانونی است تکلیف هست ...

س: آقا همین نکته‌ای همین است، توی خطاب قانونی «من اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» قانونی نمی‌آید بگوید اوسع از «من اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» هم مراد است که؛ قانوناً «من اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» ولی موضوع است درست؟

ج: بله

س: پس وقتی نکته همین بوده، عرض کردم وقتی قدرت اخذ در موضوع شود آنجا چی می‌گویید؟

ج: چه قدرتی را ...

س: آقا «من اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» قدرت شرعی است ...

ج: می‌دانم اجازه بدهید ...

س: خب حالا من زاد و راحله‌ام با خودم یک کار می‌کنم نداشته باشم، اینجا آیا شما می‌توانید بگویید که تعجیز بعد از وجود استطاعت جایز است؟ نمی‌توانید بگویید، در حالی که با این مبنای خطاب قانونی اگر، اگر لازمه درست باشد که همه‌جا را قیاس به مسافر و

مواطن بکنیم این‌جا هم باید قیاس به مسافر و مواطن کنید و بگویید می‌تواند خودش را تعجیز کند ...

س: این‌که نقضی نیست خود کلام ...

س: در حالی که نمی‌شود ...

ج: نمی‌شود یعنی چی؟ خب ایشان هم می‌گویند ...

س: یعنی این‌که همه‌ی آقایان مسلم است که می‌گویند آقا نمی‌توانی خودت را تعجیز کنی بعد از استطاعت.

س: هم همین را می‌گوید....

س: بابا امام می‌گوید اگر این‌طور، نقض به امام است دیگر، به شخصی نقض می‌کنید ...

ج: بابا آن‌ها، شما راجع به چی می‌گویید راجع به ...

س: آقا در مورد همین نقض در مورد «من استطاعَ» هم می‌توانید بکنید.....

ج: شما راجع به آن قدرت شرعی‌اش می‌فرمایید یعنی این‌که ...

س: نه نه در مورد صدق عصیان عرض می‌کنم.

ج: می‌دانم حالا صبر کنید، یکی این‌که به خدمت شما عرض شود که پول به اندازه‌ی رفت و برگشت داشته باشی و به فتوای امام بعد البرگشت هم مؤونه‌ی زندگی داشته باشید ...

س: استطاعت داشته باشی دیگر ...

ج: نه استطاعت آخر می‌دانم، استطاعت یعنی چی؟ ایشان استطاعت را این می‌داند که پول رفت و برگشت را داشته باشی علاوه بر صحت بدن و تخلیه‌ی سرب و طریق و این‌ها، بعد هم رجوع به کفایت بکنی؛ اما اگر کسی که دارد حج می‌تواند برود پول حج را دارد، ولی بعد هم می‌آید فقیر است ...

س: این اصلاً مستطیع نیست ..

ج: ایشان می‌گوید مستطیع نیست، ولی آقایان دیگر می‌گویند هست یعنی همین دیگر، در قدرت شرعی قیودش چی هست

س: هرچی که هست، هرچی که هست، اما می‌آید خودش را آقا همه‌ی اموالش را می‌بخشد تعجیز می‌کند، می‌تواند یا نمی‌تواند؟

ج: این‌ها قیود شرعی است، یک قید دیگر عقلاً است، حالا کسی ممکن است پول داشته باشد همه چیز داشته باشد قدرت ندارد، مثل این‌که او را گرفتند کردند زندان نمی‌تواند از زندان بیاید بیرون، تکویناً نمی‌تواند. ایشان آن‌که می‌فرماید این است که در این مورد قدرت و این‌ها و الا آن‌جا که اصلاً موضوع نیست، مثل این‌که گفته‌ای مرد این کار را انجام

بده او زن است، ایشان نمی‌گویند به زن شامل می‌شود که. این‌جا مستطیع یعنی ای کسی که پول داری و چه داری و چه داری و چه داری این کار را انجام بده، خب حالا این‌ها را داشته، این صفات را داشته انجام ندهد بیاید خودش را تعجیز عقلی بکند، می‌گویند اگر تعجیز عقلی کردی باز هم خطاب داری، امام می‌گویند اگر تعجیز عقلی کردی ...

س: خب نکته‌ی تعجیز عقلی کردی چی هست؟

ج: نکته‌اش این است که خطابات قانونی مشروط به قدرت نیست ...

س: نه نکته‌اش این است که قیاسش اگر بگوئیم انحلالی است می‌شود قیاسش به مثل موطن و مسافر که موضوع‌های تکالیف متعدد است و اصلاً قدرت شرط در تکلیف است بنابر انحلال مثل شرط صلاة چهار رکعتی برای موطن. حالا که خودت را، موضوعت را منقلب می‌کنی به عاجز و خودت را تعجیز می‌کنی اصلاً تکلیفی نیست تا عصیان بشود پس بکن، خودت را تعجیز کن تکلیف اصلاً از بین می‌رود به واسطه‌ی تبدل موضوع، مثل صلاة مسافر و موطن. عرض می‌کنیم این نقض را می‌کنیم می‌گوئیم اگر این حرف کامل باشد بنابر حتی مبنای خطابات قانونیه این صرف قیاس درست باشد که شما چون می‌توانی خودت را تبدل موضوع بکنی پس می‌توانی خودت را تعجیز بکنی پس در آن‌جایی که موضوع دلیل اخذ شده در آن قدرت شرعی مثل زاد و راحله نه تعجز عقلی، همان زاد و راحله، من می‌آیم زاد و راحله‌ام را کلاً می‌کشم، کلاً وقفش می‌کنم، پس این‌جا هم خودم را از استطاعت شرعی انداختم پس دیگر موضوع تکلیفی باقی نمی‌ماند برای من تا تکلیف حجبی باشد و من عصیان کنم، درحالی که شما همه‌تان فقهاء فتوا می‌دهید کسی که مستطیع هست حج بر ذمه‌اش باقی می‌ماند و نمی‌تواند خودش را تعجیز کند

ج: خب حالا ممکن است

س: نقض این است این نکته است که این قیاس شما که می‌گویند هر جا می‌توانی تبدل موضوع بکنی پس می‌توانی این غلط است، نقض به این کنیم فقط صرف تعجیز

ج: حالا ممکن ایشان در آن‌جا بگویند که همین که حدوث این شد تکلیف مستقر است. تکلیف مستقر دیگر، کسی که مستطیع نرفت تکلیف بر او مستقر است ولو این‌که صار فقیراً. ممکن است ایشان آن‌جا بفرماید همین که مستطیع شدی تکلیف بر تو مستقر می‌شود باید بروی. فلذا آن‌جا را نمی‌توانیم بگوئیم نقض قطعی بر امام است، اگر بگویند المستطیع که خب می‌گویند خطابات قانونی است اگر قدرت عقلی نداری هم بر شما هست ولی اگر قدرت عقلی را داری و استطاعت برای تو پیدا شد دیگر نمی‌توانی خارج از موضوع بشی ...

س: چرا؟

ج: چرا؟ تکویناً نمی‌توانی خارج بشوی، چون موضوع کسی که حدث فیه در این و قدرت هم داشته باشد و شما داری ...

س: یک سؤال دارم اگر این بود ...

ج: حدث فیه دیگر ...

س: قطعاً نیست ...

ج: چرا؟ چون متسکع هست دیگر.

س: ... عرض می‌کنم قطعاً استطاعت شرعیه وقتی رجوع کنیم به ذهن عرف و ذهن عقلاء ...

ج: این عرفی که نیست ...

س: اصلاً متشرعه، می‌گویند شرط استمراری، فلذا من زاد و راحله دارم شروع می‌کنم بروم به سمت مکه. خودم تعجیز نمی‌کنم یک دفعه عاجز می‌شوم زاد و راحله‌ام می‌افتد دزد می‌خورد، این‌جا کسی می‌آید بگوید چون حدث است

ج: تعجیز نکردید این را دیگر ...

س: عیب ندارد می‌خواهم عرض کنم قدرت شرط استمراری است، شرط حدوثی نیست که به واسطه‌ی حوثش بقائش هم باز تکلیف داشته باشد

ج: نه خب شما که دیگر این‌ها جواب‌هایش روشن است ...

س: آقا جوابش روشن نیست، شما می‌فرمایید نکته‌اش این است که آقا چون صرف حدوث

ج: یعنی بله، بله

س: تعجیز هم بکنی شرط استمراری نیست ...

ج: بله یعنی حدوث این، نه یعنی استطاعات شرعیه‌ای که خودت از بینش نبوی، حدوث این دیگر، حدوث این دیگر

س:

ج: بابا از ادله این را استفاده می‌کنیم دیگر ...

س: شما می‌خواهید نقض را جواب بدهید ...

ج: به امام نمی‌شود این را نقض کرد چون له تخلص این جوری جواب می‌دهد. می‌فرماید از ادله‌ی استطاعت حج ما این را استفاده کردیم.

خب اما جواب حلی؛ جواب حلی که ایشان می‌دهند این است که آن‌که شرط تکلیف هست، قدرتی که می‌گوییم شرطی تکلیف هست عبارت است از این‌که از زمان خطاب تا زمان فعل این بتواند این کار را انجام بدهد و عاجز نباشد. همین که از زمان خطاب تا زمان فعل قدرت داشت این تکلیف دارد و اگر خودش را کاری کرد که نمی‌تواند انجام بدهد دیگر این‌جا به آن خطاب قبل که وجود داشت تا زمان تکلیف عقاب می‌شود. مثلاً این می‌توانست خودش را از پشت‌بام نیندازد، مولا گفت که خودت را نینداز، خب از زمانی که گفت نینداز تا زمانی که این کار را انجام داد و انداخت قدرت داشت که نیندازد، حالا که انداخت دیگر وسط راه که نمی‌تواند خودش را نگه دارد که. این‌جا تکلیفی که خودت را

نینداز دیگر ساقط می‌شود چون قدرت ندارد و ما مشروط به قدرت می‌دانیم ولی به همان خطاب قبلی عقاب می‌شود. که همانی است که می‌گویند الامتناع بالاخيار لا ینافی الاختیار».

س: موطن چی می‌گویند آن وقت؟

ج: بله؟ حالا جواب موطن را هم می‌دهیم حالا فعلاً...

پس بنابراین آن‌که ما می‌گوییم و قدرت در آن شرط است این است و اگر می‌گوییم که کسی که قادر نیست و می‌گوییم تعجیز جایز نیست منشأ آن این نیست که قدرت شرط نیست، اگر می‌گوییم تعجیز جایز نیست منشأ آن این نیست که قدرت شرط نیست که شما نتیجه می‌گیرید که پس بنابراین قدرت شرط نیست و تکلیف مال همه هست، غیر قادرین هم هست، نه؛ اگر می‌گوییم تعجیز جایز نیست به خاطر این است که وقتی تکلیف بود و شرط تکلیف بود که از زمان خطاب تا زمان فعل شرط تکلیف وقتی وجود داشت این تکلیف بر شما منجز می‌شود باید آن را امتثال بکنی و این تعجیز در حین عمل و در زمان عمل از ناحیه شما باعث نمی‌شود که آن خطاب از آن زمان تا این زمان از بین برود که، این خطاب از این زمان تا این زمان بوده چون قدرت بوده بر شما تنجز پیدا کرده الان آن را امتثال نمی‌کنی. ولو این‌که خطاب الان دیگر که خودت را تعجیز کردی نمی‌شود باقی باشد ولی به آن خطاب قبل شما عقاب می‌شوید. خب این هم پس این جواب حلی ما این است. و اما این‌که مسافر می‌تواند موطن بشود و حاضر بشود یا حاضر می‌تواند مسافر بشود آن علتش این است که در آن‌جا ملاک ما نمی‌دانیم مطلقاً ملاک هست یا نیست؟ ملاک اگر حاضر هستی ملاک چهار رکعتی وجود دارد اصلاً ملاک دو رکعتی الان وجود ندارد، اگر مسافر هستی ملاک دو رکعتی وجود دارد چهار رکعتی اصلاً ملاکی ندارد. اما به خلاف قدرت عقلی که ملاکی وجود دارد می‌دانیم ملاکی هست و ما گفتیم هر جا ملاک را می‌دانی وظایف‌ات این است که آن را امتثال بکنی

س: نقضاً ل دیروز است، نقضاً ل دیروزتان که گفتید ما از کجا بدانیم ملاک است؟ دیروز قشنگ این را رد کردید دیگر حالا امروز ...

ج: ما حرف خودمان را نمی‌زنیم ما داریم حرف آن بزرگوار را می‌زنیم.

ایشان این‌جوری جواب دادند، پس بنابراین در مثل این‌جور جاها که این موضوعاتی که مثال می‌زنیم برای این‌که ما در این موضوعات ملاک را خبر نداریم که، ملاک مادام الموضوع است، یعنی مادامی که حاضر است می‌دانیم ملاک نماز چهار رکعتی است، مادامی که مسافر است می‌دانیم ملاک نماز دو رکعتی است. خب بنابراین این آقا حاضر است تا حاضر است این ملاکی وجود دارد و باید اتیان کند به او، خودش را غایب کند اصلاً ملاک ندارد دیگر برای این، مصلحتی برای این ندارد، پس تفویت مصلحت نمی‌شود، می‌شود آن. مثل این است که مثلاً اگر بنابر این‌که تغییر جنسیت قابل تصور باشد و باشد زن خودش را مرد کند یا مرد خودش را زن کند، خب اشکالی ندارد برای این‌که از این نظر اشکالی ندارد حالا تغییر فلان و آن یک حرف دیگری، تغییر خلق الله که در آیهی شریفه آمده حالا آن یک حرف دیگری است که ما حق نداریم خلق خدا را تغییر بدهیم حرام است؛ ولی از این ناحیه اگر آن حالا آن را صرف‌نظر کنیم از این ناحیه، خب تا زن هستی این امور بر تو مصلحت دارد و آن امور مفسده دارد، مرد هستی تا مرد هستی این‌ها را دارد وقتی زن شدی دیگر اصلاً این‌ها نه مصلحت دارد نه مفسده دارد و بالعکس.

س: حاج آقا این الان دوتا جواب شد، توی جواب قبلی می‌فرمایید ملاک عقاب عاجز به‌خاطر این است که قدرت از زمن التکلیف تا زمن امکان امتثال وجود داشته و بعد از تعجیز به مناط آن خطابی که قبلاً مستقر بوده و ما می‌آییم تو را عقابت می‌کنیم این اشکال در موطن هم باقی است، من هم می‌توانستم چهار رکعت نماز بخوانم، نخواندم پس باید بخوانم؛ اما این جواب دوم‌تان خوب است می‌فرمایید ما عاجز را اگر عقاب می‌کنیم به‌خاطر اصلاً دایرمدار وجود خطاب و عدم خطاب نیست بخیر بلکه دایرمدار وجود خطاب یا وجود ملاک خطاب است که در مورد کسی که قدرت ندارد درست است خطاب نیست اما ملاکش هست به همان مناط ما آن را می‌آییم مؤاخذه می‌کنیم به خلاف موطن، موطن نه خطابش هست نه ملاکش هست. این جواب غیر جواب قبلی‌تان است. توی جواب قبلی می‌آید می‌گویید که آقا، اصلاً ملاک این‌که عاجز را ما می‌آییم عقوبت می‌کنیم این است که من زمن التکلیف تا زمن امکان امتثال شما توانستی، قدرت داشتی، به همان قدرت بعد از تعجیزت هم می‌آیند تو را چه کار می‌کنند؟ عقابت می‌کنند. اگر این فقط لیسیده‌اش مناط باشد توی موطن هم هست. من می‌توانستم چهار رکعت نماز بخوانم؛ نخواندم رفتم سفر، عقاب می‌شوم؟ نمی‌شوم. اما اگر نه، بگویید ملاک این‌که ما عاجز را عقاب می‌کنیم این است که یا وجود الخطاب است یا وجود الملاک است و در مورد موطن نه خطاب هست، نه ملاک هست چون‌که سفر رفته دیگه، پس این‌جا عقاب نمی‌شود به‌خلاف غیرقادر، غیرقادر خطاب نیست اما ملاک هست. پس خودت را تعجیز کردی هنوز ملاکش در مورد تو وجود دارد. این حرف یک جواب سومی می‌شود نه جواب دوم

ج: حالا این فرمایش قائل بحسب آن‌چه که نوشته شده همین بود که عرض کردم. حالا عبارت‌شان هم می‌خواهید عرض بکنم تا حالا ببینیم که ...

پاسخ اشکال دوم؛ اشکال دومی که ایشان ذکر کردند همین بود. این‌که شخص مکلف بعد از قدرت نمی‌تواند خود را عاجز کند و تحت موضوع عاجز قرار گیرد به این دلیل نیست که قدرت شرط تکلیف نیست که شما این‌جور تحلیل می‌فرمایید که می‌فرمایید شرط تکلیف نیست پس تکلیف هم برای عاجز است هم برای قادر است، برای همه هست. وقتی برای همه هست پس تو که خودت را عاجز داری می‌کنی با این‌که تکلیف روی دوش توست داری یک کاری می‌کنی نتوانی انجامش بدهی، پاسخش را نمی‌توانی بدهی؛ به دست خودت، شما این‌جوری معنا می‌فرمایید فلذا می‌گویید که عقاب می‌شود، مؤاخذه می‌شود. نه، ما می‌گوییم علتش این نیست. وقتی که عاجز است در آن زمانی که عاجز است تکلیف ندارد ولو بالاخیار خودش را تعجیز کرده باشد، تکلیف ندارد اما در عین حال

س: ملاک دارد

ج: حالا ملاک نمی‌گویند الان این‌جا؛ اما در عین حال چون تکلیف بوده از آن زمان، یعنی قدرت بوده از زمان خطاب تا زمان انجام، فلذاست به همان عقاب، به آن خطاب قبل عقاب می‌شود. می‌فرمایند که بلکه آن وجهش آن نیست بلکه به این وجه است که قدرتی که شرط توجه خطاب به مکلف است حصول قدرت از حین خطاب تا حین عمل است. هر گاه شخصی از حین خطاب تا حین عمل قادر شود یا قادر باشد (حالا شود نوشته) و بتواند به تکلیف عمل کند خطاب به او متوجه می‌شود و دیگر عجز بعدی عقاب را رفع نمی‌کند زیرا خودش را عاجز کرده است. مثل کسی که اول قدرت دارد خود را از بلندی پرتاب نکند و خطاب متوجه اوست که جان خود را حفظ کند ولی پس از آن‌که خود را پرتاب کرد

دیگر خطاب متوجه او نیست ولی چنین شخصی طبق خطاب اول معاقب است و نباید خود را عاجز کند. به علاوه آن که همین مسئله درباره خطاب، درباره خطابات جزئی هم جاری است. ایشان که در خطاب جزئی قائل هستند که خطاب متوجه عاجز نیست و شرط صحت خطاب به یک فرد این است که قادر باشد. آیا پس از آن که خطاب متوجه او شد و بین خطاب و وقت عمل قدرت داشت که به تکلیف عمل کند می‌تواند خود را عاجز کند و از تحت تکلیف خارج کند؟ خب آن‌جا که شما باید بفرمایید بله، و حال این‌که شما هم آن‌جا قبول نمی‌کنید مطلب را، دیگر نمی‌تواند خود را عاجز کند زیرا می‌داند که ملاک خطاب از بین می‌رود. اما درباره مسافر و حاضر؛ اصلاً ملاک محرز نیست (حالا جواب مثال)؛ آن‌جا اصلاً ملاک محرز نیست که نماز تمام ملاک دارد یا نماز قصر بلکه در هر فرض همان تکلیف ملاک دارد. پس مکلف می‌تواند خود را از یک موضوع به موضوع دیگر منتقل کند. این فرمایش، جوابی است که حضرت استاد دام ظلّه به فرمایش امام دادند.

حالا بعضی چیزهای جزئی هست که حالا این خیلی دخالت در مطلب ندارد که ما قدرتی که می‌گوییم شرط است آیا من حین الخطاب تا زمان عمل است؟ تا زمان عمل که می‌گوییم مغیّا داخل در غایت است یعنی زمان عمل هم باید قدرت داشته باشد. یا نه، لازم نیست در زمان خطاب قدرت داشته باشد، در زمان عمل باید قدرت داشته باشد؟ مثل قدرت بر تسلیم که در باب بیع می‌گویند، در زمانی که دارد می‌فروشد لازم نیست که قدرت داشته باشد ولو این‌که بعد قدرت بر تسلیم دارد. یعنی بعد می‌تواند تسلیم بکند. این‌جا هم همین طور است. در باب قدرت هم از زمان خطاب تا زمان تکلیف لازم نیست؛ بلکه آن زمانی که تکلیف را بر دوش می‌گذارد؛ یعنی تنجز می‌خواهد پیدا بکند آن زمان باید قدرت داشته باشد. فلذاست که واجب معلّق را هم به همین جور می‌شود تصویر کرد دیگر، به خاطر همین است. از قبل می‌گویند آقا آن موقع انجام بده که آن موقع قدرت دارد. لازم نیست الان قدرت داشته باشد. آن موقع! حالا این دخیل در مطلب ما، دخیل در حالا این‌جا جواب و این‌ها نیست، حالا این، حالا بگوییم همان موقع، خب این‌که قدرت بر آن موقع داشته پس خطاب بر او متجز می‌شود و خطاب او را می‌گیرد. بنابراین شارع می‌گوید این خطابی که من کردم یک خطابی بوده که درست بوده، شرایط آن درست بوده و تو هم می‌توانستی انجام بدهی حالا چرا انجام ندادی؟ مصحح عقاب را دارد به خاطر همین خطاب.

می‌فرمایند که وقتی که عاجز می‌شود خطایش از بین رفته، الان خطاب ندارد ولی ما به خاطر ملاک داریم می‌گوییم. این‌جا هم آن بحثی که دیروز می‌کردیم این ملاک چی مقصود است؟ اگر ملاک مصالح و مفاسد مقصود باشد از این واژه، ما می‌گوییم که ملاک یعنی مصالح و مفاسد حق مولوئیت ایجاد نمی‌کند که عقاب بخواهد و بی‌احترامی به مولا شده باشد زیّ عبودیت و این‌ها شده باشد، بله، ممکن است حالا یک چیزی خلجان به ذهن می‌کند که مثلاً کسی از کفران نعمت شاید باشد. عدم شکر باشد. خب حالا ولی همه‌ی کفران نعمت‌ها که تا جایی که کفران نعمتی که مولا امر و نهی‌ای روی آن نداشته باشد، خواسته روی آن نداشته باشد مستلزم عقاب نیست مستلزم تضرر است. زیان می‌کند انسان، خب الان همین‌که انسان از عمرش استفاده بهینه را نمی‌کند که می‌تواند به مراتب خیلی عالیه برسد خب عقاب که نمی‌شود اگر آن واجباتش را انجام بدهد. حالا می‌توانست بشود مثلاً سلمان، خدای متعال این چیز را قرار داده بود در اختیار انسان که می‌شود بشوی سلمان؛ خب نشدی، عقاب که نمی‌کند که چرا سلمان نشدی؟ کفران نعمت البته شده، یک نعمتی بوده که از آن استفاده نکردی یا شکر این نعمت را به جا نیاوردی

س: این به خاطر انکار قاعده ملازمه است؟

ج: بله؟

س: مطلبی که می‌فرمایید به خاطر انکار قاعده ملازمه است؟ چون اگر این حکم عقلی است

ج: آن باید و نباید قاعده ملازمه است در آن‌جا نه وجود مصلحت است

س: نه، می‌خواهم بگویم که این حکم جازم عقلی که وجود دارد در مواردی که یک مفسده مهلکی وجود دارد، باید عقلی وجود دارد و این که می‌فرمایید ما قاعده ملازمه را قبول نداریم

ج: مهلک یعنی چی؟

س: یعنی یک مفسده‌ای واقعاً وجود دارد که

ج: نه، مهلک یعنی چه؟

س: یک مفسده‌ای وجود دارد که

ج: نه ببینید؛ یک وقت مهلک یعنی عقاب، یعنی جهنم،

س: نه، یک مفسده‌ای وجود دارد که به حکم عقل این مفسده لازم الاجتناب است. این که واضح است. حالا شما می‌خواهید بفرمایید قاعده ملازمه را من منکر هستم؟ اگر کسی قاعده ملازمه را قبول داشته باشد باز این هم دوباره پای مولا نوشته می‌شود دیگه

ج: نه، قاعده ملازمه یعنی شما باید کشف حکم می‌کنید با قاعده ملازمه، یعنی می‌گویید او گفته إفعَل لاتفعَل، پس چون گفته إفعَل لاتفعَل، بنابر این حق مولویتش باز می‌آید.

س: خب همه جا همین جور می‌شود اگر کسی قبول داشته باشد دیگه؛ چون در سلسله معالیل که نیست در سلسله علل است دیگه، خب همه جا همین‌طور می‌شود.

ج: نه

س: چرا نه؟

ج: نه، آن حُسن و قبح است نه ملاک؛ مصالح و مفاسد

س: نه، آن از دل آن یک الزام عقلی در می‌آید

ج: از دل کدام؟

س: از دل این که عقل یری که یک مصالحی هست که ملزمه هستند، یک مفاسدی هست که این مفاسد لازم الاجتناب هستند حکم ... عقلی در می‌آید که این‌طوری است. بعد قاعده ملازمه هم که باشد حکم شرعی همه جا در می‌آید. در سلسله معالیل هم که نیست، حکم عقلی در سلسله علل است. حکم شرعی هم از توی آن در می‌آید. و ... قاعده ملازمه را منکریم یا این که قبول نداریم، واضح نیست برای‌مان؟

ج: حکم شرعی که در می‌آید باز یعنی چی؟ یعنی بدون تقیّد به قدرت؟

س: نه، کلاً می‌گویم این مطلبی که شما همیشه می‌فرمایید که می‌گویید آقا ما نسبت به ملاکات چیزی در نمی‌آید برای ما

ج: ملاک یعنی فقط مصالح و مفسد

س: فقط مصالح و مفسد

ج: بله

س: ولو ملزمه هستند

ج: ولو به این معنا؛ ولو ملزمه هستند. یعنی عرض کردیم کسی مثلاً فرض کنید؛ حالا خودش را می‌خواهد نابود کند اگر فرض داشته باشد

س: این جا عقل حکم جزمی دارد یا ندارد؟

ج: نه

س: نه، عقل که حکم جزمی دارید که، که این کار کار قبیحی است که

ج: چی؟

س: عقل که خودش حکم جزمی دارد که این کار کار قبیحی است که، قاعده ملازمه هم قبول داشته باشیم همه جا شرعی می‌شود. مگر این که بگویید قاعده را ما قبول نداریم

ج: نه، ما، ببینید، آخه دارند فرض می‌کنند خطاب شرع را دیگه نداریم

س: خطاب بله ...

ج: آقا! یعنی تکلیف شرع، یعنی تکلیف را نداریم از باب ملاک داریم می‌گوییم. اگر شما قاعده ملازمه را می‌گویید که خطاب دارید، تکلیف دارید.

س: نه، این فرمایش شما هیچ موقع مصداق پیدا نمی‌کند پس

ج: کدام؟

س: این فرمایش کلی

ج: اولاً ما قاعده ملازمه را که قبول نداریم

س: خب همین! همین را بگویید. اگر کسی قبول داشته باشد فرمایش شما مصداق پیدا نمی‌کند ...

ج: نه، پس این نه، نه،

س: هیچ جا مصداق پیدا نمی‌کند.

ج: نه آقا، کسی که این فرمایش را دارد می‌فرماید دارد در مفروض مسئله این فرمایش را می‌فرماید

س: خب این فرض محقق نمی‌شود

ج: حالا نمی‌شود یک حرف دیگری است. اما

س: خب چه فرقی می‌کند؟

ج: نه، آخه این قضیه عقلیه است. کاری ندارد به این که حالا این فرض محقق بشود

س: خب این قضیه عقلیه برای کسی که قاعده ملازمه را قبول دارد هیچ موقع محقق نمی‌شود. شما قبول دارید؟ ما حرف مان همین است اگر قبول دارید که

ج: یعنی برای غیرقادر هم شارع آن وقت می‌خواهد؟ قاعده ملازمه آن جا هم می‌آید؟ این که نمی‌شود که، قاعده ملازمه در جایی که قدرت نداشته باشی که نمی‌شود که

س: ملاک را شما چه جوری فرض کردید؟

ج: ملاک همین است. ملاکات دائرمدار قدرت نیست، قبیح است و حسن است قدرت می‌خواهد. اما ملاکات قدرت نمی‌خواهد. امور نفس‌الامری است. آن‌ها را، امور نفس‌الامری کاری به قدرت داری یا نداری ندارد. مثل عرض کردیم مثل خواص اشیاء است. الان همین سؤال ما همین است؛ می‌گوییم این ملاکی که می‌فرماید

س: پس دیگه آن لازم التحصیل ...

ج: یعنی می‌گویید نماز چهار رکعتی یک ملاکی دارد مثل این که سبب یک خواصی دارد

س: درست است. بله

ج: خب نماز چهار رکعتی هم یک ملاکی دارد که قدرت داشته باشی یا نداشته باشی؟ این نماز چهار رکعتی یک ملاکی دارد

س: استاد، لازم التحصیل و این‌ها هم دیگه نفرمایید ... دیگه، اصلاً جای بحث ندارد وقتی قدرت ندارد جای بحث ندارد که به این حیثیت تعلیل کنیم که چون ملاک لازم التحصیل نیست، چون قادر نیست بفرمایید

س: لازم التحصیل را نگفت ...

س: این دیگه ... کوسه ریش‌پهن می‌شود اگر شما دارید می‌گویید از باب این که قدرت ندارد من نمی‌تواند تصور بکنم خب پس از این باب باید بفرمایید نه از باب این که ملاک حکم نمی‌آورد

ج: نه، داریم می‌گوییم که شما می‌فرمایید که ملاک چون وجود دارد ولو تکلیف دیگه وجود ندارد

س: وجود ندارد

ج: می‌فرمایید تکلیف وجود ندارد ولی ملاک التکلیف وجود دارد و چون ملاک التکلیف وجود دارد من باید چه کار کنم؟ من عقاب می‌شوم و برای خاطر این است که می‌گوییم تعجیز جایز نیست چون با تعجیز نفس که ملاک از بین نمی‌رود

س: درست است. خب الان همان عرض ما هم درست می‌شود دیگه

ج: خب، خب حالا، نه، ما عرض‌مان این است که این ملاکی که می‌فرمایید از بین نمی‌رود چه ملاکی مقصود است؟ اگر ملاک؛ خواص و آثار آن امور است، آن افعالی است که امر به آن شده یا نهی از آن شده، آن‌ها رابطه عبد و مولا، مربوط به رابطه عبد و مولا نیست

س: متوجه هستیم. درست است بله

ج: آن این است که خودش زیان می‌کند این‌ها را ندارد. حالا کسی می‌خواهد آن کار را بکند، خب ...، ولی مولا بیاید عقاب بکند به چی؟

س: آهان! ولی اگر قاعده ملازمه را قبول داشته باشیم ...

ج: نه، نه، قاعده ملازمه هم کسی که این حرف را می‌زند می‌گوید قاعده ملازمه هم این‌جا جاری نمی‌شود. چرا؟ برای خاطر این‌که قدرت را شرط تکلیف می‌داند.

س: نه، می‌گوید تکلیف ...

ج: بابا! قدرت شرط تکلیف است و الان فرض این است که این قدرت ندارد پس تکلیف نمی‌شود این‌جا باشد

س: نه، تعجیزش را داریم می‌گوییم. تعجیزش دیگه معلوم می‌شود

ج: نه، بعد از این‌که

س: ... می‌شود دیگه

ج: نه، بعد از این‌که تعجیز کرد، برای چی، بعد از این‌که تعجیز کرد خطاب که ندارد که

س: تکلیف ندارد، ... ملاک آن‌طوری هم که ...

س: نه، به واسطه آن ملاکی که حکم از توی آن در آمد تعجیز ممنوع می‌شود، این را دارد می‌گوید

ج: تعجیز ممنوع می‌شود اما بعد التعجیز به این‌که چرا تعجیز کردی عقابش می‌کنند یا چون صلاة انجام ندادی؟

س: هم به واسطه همین

ج: نه دیگه، همین؛ حرف سر این است که برای ترک الصلاة عقاب می‌شود نه برای این‌که تو یک کار محرمی انجام دادی که نفس تعجیز، دوتا مطلب است. یک وقت می‌گوییم نفس تعجیز به خاطر تعجیز عقاب می‌شوی، یک وقت می‌گوییم نه

س: ... تکلیف داری در حالت تعجیز و عصیان کردی

ج: به خاطر این ترک صلاة عقاب می‌شوی، اگر می‌گوییم به خاطر ترک صلاة عقاب می‌شوی یا باید تکلیف روی صلاة باشد یا بگویند ملاکی دارد که باید شما ایتان بکنی، صلاة را ملاکی که باید ایتان بکنی چیه؟ خواص آن است؟ آن‌ها عقاب‌آور نیست. فویش این است که شما ضرر کردی، کفی، اشکالش همین است که ضرر کردی یا در مفسده افتادی، دیگه عقاب برای چی بیایم بکنم؟ استحقاق عقاب برای چیه؟

س: این در ... این می‌خواهد بگوید راضی نیست مولا دیگه

ج: اثرش همین است که تقع فی آن ضرر

س: که مولا می‌داند راضی نیست

ج: یا این‌که تفویت آن مصلحت از تو می‌شود

س: حاج آقا، می‌خواهند این‌ها این را بگویند. شما این را هم به آن بگذارید یک کنارش، این صرف این‌که من حالا نمی‌خواهم یک مصلحتی توی جیم برود نیست، این تفویت مصلحت این می‌شود که لا یرضی الشاهد این تفویت

س: احسن، به واسطه قاعده ملازمه، همین را می‌خواهند بگویند ...

س: لا یرضی الشاهد، نه، اصلاً ما به قاعده ملازمه هم کاری نداریم ... از خود

ج: نه آقای عزیز!

س: ...

س: حالا یکی را اگر قبول داشته باشیم این‌جا فقط یک مصلحتی ... مولا هم راضی نیست. مولا هم راضی نیست.

س: شما واقعاً ... وجود ملاک پس دیگه چی فرض می‌کنید؟ توی وجود مولا می‌خواهید محبوبيّت هم بگویند محبوبيّت، محبوبيّت معالش به همین است که من مولا می‌خواهند این مصلحت لا یرضی بترکه

س: نه، حاج آقا که محبوبيّت را قبول دارند فعلاً ...

س: اگر ... دیروز ... فرمودید، فرمودید اگر محبوبيّت بخواهید بگویند حالا آن را می‌شود وجهی برایش تراشید که بگویی محبوب مولاست، اهتمام مولاست به این ملاک، این همین مصلحتی است که لا یرضی بترکه دیگه، ایشان هم این را دارد می‌گوید دیگه

س: ما می‌گوییم توی مصلحت و قاعده ملازمه لا یرضی مولا

س: ... تصحیح ... واقعاً نمی‌توانید بکنید حرف آقای شبیری را؟

ج: بله؟

س: این چیه تصحیح ... کردید در مورد صلاة می‌شود که ما درست است خطاب‌ها را نداریم اما واقعاً یک مصلحتی است که مولا نمی‌خواهد این مصلحت را تو ترک کنی،

اهتمام دارد به این، محبوبش هست این مصلحت ولو این که امر نمی تواند توجه به تو بکند چون عاجز هستی، انقداح داعی نسبت به عاجز نمی تواند در نفسش بشود بنابر مبنای انحلال؛ اما آن مصلحت و ملاک را می دانیم شارع از من می خواهد، می خواهد، راضی نیست به این که من ترکش بکنم.

س: مصلحت را می خواهد می شود آن حبّ دوباره

س: همین! می شود محبوب دیگر

س: آره، نه، ما می خواهیم این خود مصلحت ...

س: معال حبّ و بغض گتره و گزاف نیست. حبّ و بغض روی چی؟ روی مصالح و مفاسد رفته، ...

ج: ببینید؛ آن را هم دیروز جواب می دادیم. ببینید؛ فرض این است که چون از غیرقادر و عاجز نمی تواند صادر بشود این عمل معنا ندارد بگوید این عمل محبوب من است مگر بنحو قضیه شرطیه که اگر می توانست از آن صادر بشود و الا شما بگویید نماز خواندن جدار هم محبوب شارع است. برای این که اگر جدار بتواند نماز بخواند خب آره، درست است، به نفعش هست. محبوبیت و مبعوضیت هم برای غیرقادر چون فعل اوست، این فعلی که نمی شود از او صادر بشود بگوییم محبوب من است؟

س: حاج آقا، توی علم اجمالی ما همین را می گفتیم قبول نمی کردید؟

ج: چی را؟

س: توی علم اجمالی ما دقیقاً همین بیان را، حالا ضبط شده و این هایش هم هست دیگر همه اش، شما قبول نمی فرمودید

ج: چی را قبول نمی کردم؟

س: همین مطلب که ما می گفتیم آقا، آن جا که خروج از محل ابتلاء عقلی است، شما می فرمودید محبوبیتش وجود دارد. ما می گفتیم آقا، محبوبیت چه جوری وجود دارد؟ شما می فرمودید خب اگر این را انجام بدهی که مولا دوست دارد. ما می گفتیم آقا

ج: نه آن جا،

س: آن جا هم همین است دیگر

ج: نه، نه، نه، نه، نه، نه، نه، نه، آن جا این بود که خروج از محل ابتلاء یک قدرت عقلی هست

س: نه، نه، نه، توی ... قدرت عقلی

ج: بابا آن که اصلاً خارج از محل بحث است

س: نه، آن که شهید صدر بحث می کرد را داریم می گوئیم. بحث شهید صدر در مورد خروج از محل ابتلاء عقلی بود که ما می گفتیم آقا، آن جا محبوب ... چیزی که ... شما می گفتید

نه، چون اگر انجام بدهی که دوست ... من می‌گفتم خب این مشروط که فعلیت نمی‌آورد که، قبول نمی‌فرمودید

ج: حالا اگر ما این جوری گفتیم توبه می‌کنیم. حالا آن هم ...

س: ... مقدور و غیرمقدور عرفی بود آن‌جا

س: نه، بحث غیرمقدور عقلی بود که شهید صدر اشکال کرد ... مشهور می‌گفتند آقا تکلیف نداریم شهید صدر می‌گفت که باید به یک بیان دیگری بگویی، روح حکم ...

ج: خیلی خب، سؤال حالا همین است که ...، اما این‌که در مثال شاید این جوری بتوانیم بگوییم. در مثال، اتفاقاً در فروع فقهیه هم مسئله مطرح است که حاضر می‌تواند قبل از این‌که نماز چهار رکعتی‌اش را بخواند برود مسافرت؟ یا کسی که مسافر است قبل از این‌که او بیاید حاضر بشود؟ خب آن‌جا ممکن است بگوییم از ادله شرعی استفاده می‌کنیم که شما جایز است برای این‌که شما تبدیل کنی، این موارد از باب این‌که شرعاً می‌دانیم. ادله، ادله، خود شارع به ما تجویز کرده یا سیره متشرعه دلیل آن است یا سیره خود شارع دلیل آن است

س: ... حاج آقا، می‌گویید اگر ادله گفته حاضر حکمش این است، موطن حکمش آن است، بنابر مبنا انحلال اگر واقعاً می‌خواهد ...

ج: مثل این‌که ماه رمضان، ماه رمضان گفته می‌توانی بروی مسافرت

س: آقا! ... باید حرف اصولی بزنی، بایک تَجَر و بایک لَاجَر؟

ج: بله؟

س: حرف شما که توی مسافر و موطن است تَجَر؟ حالا توی زمان ما که می‌خواهیم انحلالی بشویم اشکال ... لاتجر

ج: نه، نه، نه، نه، حرف این است که می‌گوییم در همه جا لایجوز، یعنی عقلاً اگر ما باشیم و حساب محاسبه عقلی لایجوز،

س: مگر این‌که یک دلیل شرعی باشد

ج: مگر این‌که دلیل شرعی باشد و این موارد دلیل شرعی داریم. می‌گوییم لایجوز، وقتی که شما متصف در داخل یک موضوعی هستی و شارع از شمایی که متصف به این موضوع هستی حرفی خواسته، مطلبی خواسته، شما نمی‌توانی خودت را از این موضوع بیرون ببری، مگر این‌که خودش اجازه بدهد. هر جا خودش اجازه داده بله می‌توانی ببری، هر جا نه، نه، شما الان قادر هستی موضوع این حکم قادر است و عاجز موضوع این حکم نیست. حالا که قادر هستی نمی‌توانی بیایی خودت را عاجز کنی،

س: حاج آقا، یک فرقی

ج: چرا؟ نمی‌توانید برای این‌که از تو این را خواسته، حق مولودت این است که انجام بدهی نه این‌که خودت را از این موضوع بیایی بیرون بکنی، این‌جا هم همین‌جور، آن‌جا هم

وقتی حاضر بودی گفت چهار رکعت نماز بخوان، نمی‌خوانی می‌روی مسافرت که چهار رکعت را نخوانی، نه نمی‌توانی. حالا چرا می‌گوییم می‌توانی در فقه؟ دلیل داریم. خودش اگر اجازه بدهد که خروج از رسوم عبودیت نیست. خودش اجازه داده، فرموده

س: حاج آقا، در موطن و مسافر یک فرق دیگر هم دارد. توی موطن و مسافر ما دوتا صلاة که نداریم یک صلوا داریم که دو حالت دارد. اگر مسافر بودی بخوان قصرأ، اگر موطن بخوان، بخوان اتماماً کَلِّ صلاة را ما تعجیز نمی‌کنیم که، ما یک صلاة کَلِّه داریم که واجب است.

ج: می‌دانم، نه

س: حالا تبدل ایجاد می‌کنیم. تبدل کردیم خب؟

ج: موضوع را عوض کردیم دیگه

س: موضوع را عوض کردیم لا بالتعجیز، ببینید؛ توی ایشان می‌خواهد تبدل موضوع از یک تبدل موضوع نتیجه بگیرد پس تعجیز هم باطل است

ج: بله، چون آن‌جا موضوع است دیگه

س: تعجیز مؤونه زائد بر تبدل است. آن‌جا تبدل

ج: نه، موضوع عوض کردی دیگه آن‌جا

س: آقا، همین است؛ هر تبدل موضوعی منجز به تعجیز نمی‌شود. عام و خاص مطلق هستند. آن‌چه که شما مثال می‌زنید اعم است. استدلال شما به یک دلیلی است که اعم از مدعا است. این‌جا ما تعجیز من اصله نداشتیم صلاة را، تبدل کردیم وجوب صلاة را از قصر به اتمام یا از اتمام به قصر، اما در مورد این‌که شما دارید تعجیز من اصله دارید می‌کنید این أخص از تبدل است. بعضی وقت‌ها تبدل موضوع باعث تعجیز می‌شود، گاهی وقت‌ها تبدل موضوع باعث تعجیز نمی‌شود نسبت به اصل ...

ج: خب چه فرقی می‌کند؟

س: فرقی این است. در مسافر اصلاً شارع وقتی خودش دارد می‌گوید صلّ قصرأ در فی حالة السفر و صلّ تماماً فی حالة الوطن، از این همه این‌طور می‌فهمند که یک وجوب صلاتی است که آن اصل تکلیف در حالت سفر یک‌جور است در حالت تمام یک‌جور است. مثل وجوب چی حاج آقا؟

ج: حالا اگر مولا این‌جوری گفته، حالا شما، اگر فرموده که اگر کسی که قادر است ستین را روزه بگیرد، اگر عاجز است عبد آزاد بکند. درست؟ حالا این‌جا می‌آید این الان قادر است بر این‌که شصت‌تا روزه بگیرد. اصلاً این‌جوری نگوید، این‌جوری می‌گوید دیگه، می‌گوید قادرها شصت‌روز روزه بگیرند، عاجز از روزه گرفتن‌ها عبد آزاد کنند. الان این قادر است برای این‌که ستین یوماً را روزه بگیرد. حالا بیاید خودش را عاجز می‌کند، خودش را عاجز می‌کند آیا اشکال دارد؟ خب می‌رود عبد آزاد می‌کند. می‌گوییم آره، مگر این‌که دلیل داشته باشد. بنابراین قائل می‌شویم کسی، این‌که حسب قاعده که، حسب قاعده باید بگوییم اشکال دارد. خودت را از موضوعی خارج کنی به موضوع آخر؛ اشکال

دارد. چون مولا این را از تو خواسته، آن جاهایی که مثال می‌زنید همه آن‌ها دلیل شرعی داریم بر جواز. خب حالا دیگه امروز..

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.